

متن پرسش

با سلام محضر استاد بزرگوار سؤالات ۷۴۷۴ و ۷۴۳۶ را خوندم. و دو تا سؤال برایم پیش آمد. سؤال اول این که من چند وقت پیش مقدمه کتاب المیزان را می‌خواندم. علامه طباطبایی در آن مقدمه اصرار داشتند که برای فهم قرآن هیچ نیازی به فلسفه و کلام و عرفان و حتی حدیث نیست. و حتی خودشان با دلیل ثابت می‌کردند که تمام کسانی که سعی کرده اند که با فلسفه یا عرفان و یا کلام و حدیث قرآن را بفهمند، راه را اشتباه رفته اند. حاج آقا احساس کردم بین نظر شما و نظر علامه اختلاف وجود دارد. و خصوصاً که علامه اصرار دارند که در تفسیر قرآن باید معانی اصطلاحی را بر الفاظ قرآن حمل نماند. بلکه معنای هر تعبیری از خود قرآن فهم بشود. به همین دلیل این فرمایشتون که نوشته بودید، چون خود قرآن به ما دستور دادند که در آن تدبر کنیم، پس باید فلسفه بخوانیم. در حالی که تدبر در قرآن معنای خاص خودش را دارد که باید آن را با روش تفسیر آیات به آیات از سایر آیات استفاده کنیم. و احساس کردم که ممکن است معنای تدبر در قرآن منظور نظر است دقیقاً با آن چیزی که ما در تفکر فلسفی داریم، یکی نباشد. و مثلاً تدبر قرآن اعم از تفکر فلسفی باشد. سؤال دوم این که ما همواره از شما شنیده ایم که تاریخ جدید، با امام شروع شده و تو کتاب سلوک این مطلب را خیلی خوب توضیح دادید که هر عصری نیاز به یک مجدد دارد و مجدد عصر ما امام خمینی هستند. اگر برداشت من درست باشد، در این صورت دیگه چه نیازی هست که ما همان سیری که امام رفتند را طی کنیم؟! مگر ما قرار است که مانند حضرت امام تاریخ جدیدی را تأسیس کنیم؟! و اصلاً معلوم نیست که ما توانش را هم داشته باشیم. استاد من شنیدم که حضرت امام این قدر از نعمت خدادای هوش بالا برخوردار بودند که خودشان به تنهایی و بدون این که از استاد کمک بگیرند، عمده کتاب اسفار ملاصدرا را خوانده اند. و شنیدم که آیت الله جوادی آملی می‌فرمودند که بخشی از مباحث اسفار واقعاً، سنگینه. بعد که از برخی دوستان که اسفار را خوانده بودند پرسیدم، این فرمایش آقای جوادی را تأیید کردند. با این توضیحات واقعاً چه لزومی هست که همه ما همان راهی که امام رفتند را برویم؟ اگر قرار باشد با حکمت متعالیه یک تاریخ جدید تأسیس بشه، که این کار با امام اتفاق افتاده اگر هم قراره ما سر سفره امام بنشینیم و همان طور که بسیجی ها راه صد ساله را یک شبه طی کردند، دیگه چه نیازی هست که ما این همه بحث‌های سنگین فلسفی بخونیم؟! خب مگه شهدای ما از این بحثا اطلاع داشتند؟! مگه همین که شهداء خودشان را کاملاً ذیل شخصیت ذی وجود امام تعریف کرده بودند و طی طریق می‌کردند، موجب نمی‌شد که کمبودهای فلسفی شان جبران بشه؟! احساس من این بوده که شهداء با امام قرار دادن حضرت امام، توانستند، از حاصل زحمات امام بزرگوار در فلسفه و

عرفان را بدون آن که آن زحمات را خودشان متحمل شوند، بهره مند شوند. خب چرا ما هم همین کار را نکنیم؟! و اگر هم واقعاً احساس می کند که وظیفه تاریخ سازی و تأسیس یک تاریخ جدید دارد، وظیفه دارد همان طور که بزرگان تفکر ما عمل کرده اند، عمل کند. و ببیند که چطور افرادی مانند صدرالمتألهین، کارهای بزرگی را انجام داده اند؟! مگر غیر از این است که ایشان دست به دامن قرآن و اهل بیت شده اند و از باغ معارف قرآن و حدیث، آن نظام فکری را تأسیس کرده اند؟! خب اگر واقعاً کسی احساس می کند که باید تاریخ جدیدی را تأسیس کند، او هم باید برود و مانند ملاصدرا دامن همت به کمرش بزند و با استفاده از منابع اصیل ما یعنی قرآن و روایات، یک فتح تاریخی برای ما رقم بزند. و این وظیفه هم همان طور که خود شما فرموده اید، در هر قرن تنها به عده خاصی اختصاص دارد و نه این که همه افراد موظف به چنین کاری باشند. ممنون می شوم اگر این تناقضاتی که در ذهن من بوجود آمده را با بیانات روشننگر خود، برطرف بفرمایید. و السلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاته

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: خدا را سپاس می گویم از داشتن مخاطبانی مثل جنابعالی. در سراسر سخنانتان احساس همدلی شدیدی نسبت به جنابعالی داشتم و در همین راستا می خواهم چند نکته را عرض کنم تا این همدلی ادامه یابد ۱- حقیقتاً حرف همان است که علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» زدند که باید مواظب بود قرآن را در نگاه فلسفی خود محدود نکنیم، زیرا به فرمایش جنابعالی تدبّر در قرآن اعم از تفکر فلسفی است، چیزی که هست عرض بنده در آن است که فراموش نکنیم وقتی حکمت متعالیه حاصل تدبّر یک عالم اسلامی است با آن همه نبوغ و پشتکار، به اسم فلسفی بودن آن تفکر خود را از آن محروم نکنیم، همان طور که خود را از تفسیر قیّم المیزان نباید محروم کرد ۲- در رابطه با هماهنگی با حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» برای حضور در تاریخ جدید باید به موقعیت خود نگاه کنیم. آری یک وقت در موقعیت شهداء هستیم که با دقت به سخنان حضرت امام می فهمیم تکلیف ما در این تاریخ چیست و عمل می کنیم. ولی یک وقت وظیفه‌ی ما فهم جزئیات سخنان امام و تبیین آنها است، در این موقع است که با علم به حکمت متعالیه و عرفان محی الدین می توانیم سخنان حضرت امام را به نسل‌های آینده که بسیار به تفکر امام نیاز دارند، برسانیم. تازه وقتی ما از حکمت متعالیه و عرفان محی الدین درست استفاده می کنیم که در ذیل شخصیت حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» عمل کنیم. با همه‌ی این حرف‌ها جمع بندی جنابعالی را بنده قبول دارم. موفق باشید